



اول از همه برایت آرزو می‌کنم که عاشق شوی،
و اگر هستی، کسی هم به تو عشق بورزد،
و اگر اینگونه نیست، تنهائیت کوتاه باشد،
و پس از تنهائیت، نفرت از کسی نیابی
آرزومندم که اینگونه پیش نیاید...

اما اگر پیش آمد، بدانی چگونه به دور از ناامیدی زندگی کنی.
برایت همچنان آرزو دارم دوستانی داشته باشی،
از جمله دوستان بد و ناپایدار...
برخی نادوست و برخی دوستدار...

که دست کم یکی در میانشان بی‌تردید مورد اعتمادت باشد.
و چون زندگی بدین گونه است،

برایت آرزومندم که دشمن نیز داشته باشی...

نه کم و نه زیاد... درست به اندازه،

تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهند،

که دست کم یکی از آنها اعتراض به حق باشد...

تا که زیاده به خود غره نشوی.

و نیز آرزومندم مفید فایده باشی، نه خیلی غیرضروری...

تا در لحظات سخت،

وقتی دیگر چیزی باقی نمانده است،

همین مفید بودن کافی باشد تا تو را سرپا نگاه دارد.

همچنین برایت آرزومندم صبور باشی،

نه با کسانی که اشتباهات کوچک می‌کنند...

چون این کار ساده‌ای است،

بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ و جبران‌ناپذیر می‌کنند...

و با کاربرد درست صبوریت برای دیگران نمونه شوی.

و امیدوارم اگر جوان هستی،
خیلی به تعجیل، رسیده نشوی...
و اگر رسیده‌ای، به جوان‌نمائی اصرار نوری،
و اگر پیری، تسلیم ناامیدی نشوی...
چرا که هر سنی خوشی و ناخوشی خودش را دارد و لازم است بگذاریم در ما جریان یابد.
امیدوارم سگی را نوازش کنی، به پرنده‌ای دانه بدهی و به آواز یک سهره گوش کنی، وقتی که آوای سحرگاهش را سر می‌دهد...
چرا که به این طریق، احساس زیبایی خواهی یافت...
به رایگان...

امیدوارم که دانه‌ای هم بر خاک بفشانی...
هر چند خرد بوده باشد...
و با رویدنش همراه شوی،
تا دریایی چقدر زندگی در یک درخت وجود دارد.
به علاوه امیدوارم پول داشته باشی، زیرا در عمل به آن نیازمندی...
و سالی یکبار پولت را جلو رویت بگذاری و بگویی:
" این مال من است،"

فقط برای اینکه روشن کنی کدامتان ارباب دیگری است!
و در پایان، اگر مرد باشی، آرزومندم زن خوبی داشته باشی...
و اگر زنی، شوهر خوبی داشته باشی،
که اگر فردا خسته باشید، یا پس فردا شادمان،
باز هم از عشق حرف برانید تا از نو بیآغازید...

اگر همه اینها که گفتم برایت فراهم شد،
دیگر چیزی ندارم برایت آرزو کنم...